

در هنگامه‌ای بس غریب
 ما صدا را میان خود تقسیم کردیم
 تا با هم فریاد برآوریم
 عصیان راه
 تا با هم بر آشوبیم
 و خونمان راه
 تا با هم بمیریم
 لیکن، آن‌گاه که در چنبره قدرت گرفتار آمدیم
 و بر آن شدیم که
 "صدا" را
 از آن خود کنیم،
 دیگر عصیان را بر خود نپسندیدیم
 و دیگر با هم مردن راه
 که
 با هم زیستن را
 در میان خود تقسیم نکردیم
 و بدین سان بود که
 روایت دگرسازی و طرد آغاز شد



روایت انقلاب در دوران

پساانقلاب

محمد رضا تالنجک

این که فاقد اهمیت تاریخی، تصویر و تعریف شده‌اند، استعداد تبدیل شدن به قدرت محرکه یک قیام مردمی را دارند. در فرآیند این انقلاب، گفتمانی هژمونیک شکل گرفت که با همه بداعتش، ریشه در سنت دیرینه اسلام داشت. در بستر این گفتمان، دین پیامبر (اسلام) رسالت وارد کردن یک بعد معنوی در زندگی سیاسی را بر دوش کشید. در بستر و فرآیند این انقلاب، مذهب هم به مثابه فناوری تولید و اعمال قدرت، هم به عنوان "راه" و "هدف" و هم در نقش شناسنده حقیقت در حوزه سیاسی جلوه‌گر شد. به تعبیر دیگر، انقلاب اسلامی با تمامی وجوه و ابعاد مدرنش، انقلابی بود با نام خدا. گفتمان انقلاب اسلامی نه تنها مذهب را به عنوان "دگر ایدئولوژیک" خود تعریف نکرد، بلکه تاروپودی کاملاً مذهبی یافت. انقلاب اسلامی، روح جهان بی‌روح شد. انقلاب تهیدستان^۱، با تکیه بر چهره متفاوتی از قدرت یعنی چهره معنوی، روحانی و ایدئولوژیک (چهره سوم و چهارم قدرت) به شالوده‌شکنی و اسقاط قدرت پنجم نظامی جهان پرداخت. انقلاب همچینس، انقلاب دگر ایدئولوژیک (اسلام) غرب بود. طنین صدایی بود که شان و منزلت استعلائی و گفتمان تک‌گفتار

و کلام‌محور غرب را به چالش بیان‌کن فرا خواند. در بستر گفتمان این انقلاب، بسیاری از دوانگاری‌های متضاد، همچون دوانگاری‌های "سنت / مدرن"، "دین / عقل"، "فرد / جمع"، "دنیا / آخرت"، "معنویت / قدرت"، "اخلاق / سیاست"، "حقیقت / واقعیت" و "دیانت / سیاست"، به نوعی همزیستی مسالمت‌آمیز با یکدیگر دست یافتند. افزون بر این، در فرآیند این انقلاب، احزاب و سازمان‌های سیاسی نقش آوانگاردی (پیشسازی) خود را از دست دادند و میکروفیزیک قدرت در برابر ماکروفیزیک قدرت قرار گرفت؛ هویت‌های متکثر اجتماعی و سیاسی در زنجیره‌ای همگون و واحد سامان یافتند؛ ایده‌های مردم در صحنه به مثابه حوادث زمانه جلوه‌گر شدند؛ رسانه‌های کوچک در برابر رسانه‌های بزرگ قرار گرفتند و در مجموع، امکان ارائه قرائت‌های مختلف از متن انقلابی را فراهم آوردند. به عبارت دیگر، انقلاب ایران، تجلی عینی ایده‌های توده‌های در صحنه بود و این ایده‌ها خود تجلی نظام دانی و نظام ارزشی-هنجاری دینی‌ای بودند که قرن‌ها در اعماق روح و روان مردم این سرزمین نشست و رسوب کرده بود. در فرآیند این انقلاب، مذهب به مثابه واژگان، آیین و نمایشی بی‌زمان

اندیشمندی می‌گوید تاریخ یک انقلاب از آغاز تا پیروزی، یک روایت دارد و از پیروزی به بعد، روایتی دیگر. انقلاب اسلامی ایران نیز از این امر مستثنی نیست. روایت دوران نخست انقلاب، روایتی سرشار از همدلی‌ها، همصدایی‌ها، هم‌نوعی‌ها، هم‌گرایی‌ها، هم‌مرامی‌ها، هم‌کلامی‌ها، همدردی‌ها و... بود. در این دوران، شاهد شکل‌گیری نخستین انقلاب دینی در عصر سکولاریسم و نخستین انقلاب پسا مدرن در عصر مدرن (یا به تعبیر فوکو، اولین شورش بزرگ علیه نظام‌های زمینی... و مدرن‌ترین شکل قیام) هستیم. در فرآیند این انقلاب، "مردم در کنش"، یعنی آنانی که نه منتظر بودند تاریخ در حق‌شان سخن براند و نه بر آن بودند که مستمع خاص و صرف تاریخ باشند، انقلاب را به مثابه تجلی و تبلور ایده‌ها و عقاید خود، خلق کردند: عقایدی فعال‌تر، قوی‌تر، مقاوم‌تر و احساساتی‌تر از آنچه سیاستمداران بتوانند تصور کنند؛ عقایدی که قدرت خود را نه از طریق کتاب‌هایی که تدوین کرده‌اند، بلکه از طریق روینادها یا مبارزاتی که له یا علیه ایده و عقیده‌ای خاص صورت می‌گیرد، به منصف ظهور می‌رسانند؛ عقایدی که با وجود

دینی به سلاح‌های زمخت سیاسی بدل گشتند؛ بسیاری از عوامل مقبولیت و مشروعیت‌زا، خاصیت خود را از دست دادند؛ بسیاری از پیستاناران انقلابی، به پیستاناران تحولات و تغییرات اجتماعی-سیاسی تبدیل شدند؛ بسیاری از حامیان زبردستان، مظهر زر و زور و تزویر زبردستان شدند؛ بسیاری از سرودخوانان راه‌رهای و آزادی، جامه مستبدان را بر تن کردند.

در فضای کدر این دوران، یک بار دیگر شاهد تغییراتی در ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و روانی جامعه هستیم. تأثیراتی که از سوی جامعه افزایش می‌یابد و ارزش‌های دنیوی به گونه‌ای فزاینده جایگزین ارزش‌های معنوی می‌شوند؛ سبک و شیوه

زندگی بسیاری از ایرانیان دگرگون می‌شود؛ مساجد از رونق سنتی خود می‌افتند؛ حوزه علمیه با کمترین متقاضی روبرو می‌شود؛ روحانیون، اندک اندک منزلت و شان گروه مرجعی خود را در میان بسیاری از دست می‌دهند؛ گرایش به حجاب رقیق‌تر می‌شود؛ مقبولیت نهادهای انقلابی کاهش می‌یابد؛ آستانه دگرسازی نظام افزایش می‌یابد و در یک کلام، انقلاب و ارزش‌هایش، اندک اندک از متن جامعه به سوی حاشیه سفر می‌کنند.

در همین فضای خاکستری، برخی از انقلابیون، به علت استعداد روحی، روانی، فکری و رفتاری خود پیش‌تر و بیشتر از تفسیرات زمانه تغییر کردند؛ برخی نیز چون فقط ره‌روان "جاده سلب" بودند، زمانی که در "جاده ایجاب" قرار گرفتند، نارفته راه، خسته و درمانده شدند و زانوی عجز و ناتوانی بغل گرفتند و سرود تغییر سر دادند؛ بعضی دیگر، همچون رمانتیسیست‌های بعد از انقلاب فرانسه از خیر هر چه انقلاب استه گذشتند و عطای انقلاب را به لقایش بخشیدند؛ برخی هم تلاش کردند ترجمانی جدید و روزآمد از آرمان‌ها و رفتارهای انقلابی به دست دهند و نیم‌نگاهی هم به مقتضیات زمانه خود داشته باشند؛ بسیاری دیگر، به تماشاگران قلمی تبدیل شدند که نه در کارگردانی آن و نه در نویسندگی ستاری آن و نه حتی در تعیین موسیقی متن و هنرپیشه‌های آن، چندان سهم و نقشی نداشتند.

اکنون، در آستانه ورود به دهه چهارم انقلاب به سر می‌بریم. در پایان دهه سوم، همچنان شاهد بروز و ظهور آسیب‌ها و ناهنجاری‌هایی در دو



جلوه‌گر شد

که نمایش تاریخی یک ملت را که هستی‌شان را در مقابل هستی پادشاهان قرار داده بودند، در درون خود جا داد. به دیگر سخن، مذهب به مثابه گرانگه و خاستگاه یک اراده مطلقاً جمعی (آزاده‌ای که همچون خدا و روح است و هرگز کسی نمی‌تواند با آن روبرو شود) نمایان شد و یک رویارویی بزرگ تاریخی را سامان داد. رویارویی میان تمام مردم و قدرتی که با سلاح و پلیس‌اش مردم را تهدید می‌کند... کل اراده مردم در یک سو و در سوی دیگر، مسلسل‌ها. مذهب همچنین تصویرگر چیزی بسیار قدیمی و چیزی بسیار دور در آینده بود: بازگشت به اسلام دوران پیامبر، همچنین بازگشت به سوی نقطه درخشان و گسترده‌ای که در پرتو آن دستیابی دوباره به اعتماد و نه تنها برقراری یک رابطه حاکم و تابع، امکانپذیر باشد. از این منظر، فرآیند انقلاب ایران، موقعیتی برای تبدیل ساختارهای دینی، نه تنها به یک نقطه انکا برای مقاومت بلکه به اصل یک آفرینش سیاسی، فراهم آورد.

۲

روایت بعد از پیروزی اما روایتی دگرگونه بود. فضای حاکم بر این دوران، ناگهان در عالم زیست‌معرفتی، فرهنگی، هنجاری، اجتماعی و سیاسی بسیاری از ایرانیان نوعی اختلال و تشتت و تعارض ایجاد کرد. روند شتابان انقلاب، شیرازه نظام اندیشگی و دینی آنان را که مبتنی بر یک دین "بر سیاست" و "بر قدرت" بود، دگرگون کرد و سامان آن را در چارچوبی "در سیاست" و "در قدرت" بازتولید نمود. این دگرگونی، در نخستین سال‌های انقلاب که ارزش‌های دینی به مثابه ارزش‌های مسلط جامعه نقش آفرینی می‌کردند، نمود و نمادی منفی نداشت، زیرا در فضای سنگین ایدئولوژیک و انقلابی این دوران، ارزش‌ها و هنجارهای دینی-انقلابی، به مثابه

زیرساخت‌های

رفتاری و کرداری جامعه نخبگان،

رنگ خود را به مناسبات و ملاحظات سیاسی پاشیده بود و شیوه زندگی خصوصی و عمومی، نحوه نگرش به جهان و جامعه، شیوه تحلیل مسائل سیاسی، مواضع در برابر دیگران، شیوه سلوک با مردم، شیوه تدبیر منزل و حتی نحوه آرایش و لباس پوشیدن و سخن گفتن و راه رفتن آنان را مقبول و مشروع جلوه داده بود.

با گذشت زمان (خصوصاً در دوران بعد از جنگ و بعد از رحلت امام (ره))، شاهد تغییراتی محسوس در سوبه‌ها و درونمایه‌های این "دگرگونی" هستیم؛ زیرا اندک اندک همچون بسیاری از انقلاب‌های دیگر، پویایی "جنبش"، به مانایی "نظام" تبدیل شد؛ مقاومت به قدرت تبدیل شد؛ انقلابیون "بر قدرت"، به سیاست‌پیشگان "در قدرت" تبدیل شدند؛ نقطه تلاقی یا گره‌ای سلبی (شاه و رژیمش) که در فرآیند انقلاب زنجیره‌ای همگون از هویت‌های متمایز را شکل داده بود، به سرعت محو شد و در مقابل، نقطه تلاقی یا گره‌ای ایجابی که بتواند وظیفه بازتولید "وحدت" و "همگرایی" را در دوران پس از پیروزی به عهده بگیرد، امکان شکل‌گیری نیافت.

از این رو، دیری نباید که بعضی از "دگر"ها، "خودی" شدند و بعضی از "خودی"ها هم به "دگر" تبدیل شدند؛ بسیاری از نخبگان فکری، جامه نخبگان لیزاری به تن کردند؛ بسیاری از تولیدکنندگان دانش و ارزش به پاسداران قدرت تبدیل شدند؛ بسیاری از "یاران غار" در نقش "خاران راه" ظاهر شدند؛ بسیاری از شعارها به شعری در خاطرها تبدیل شدند؛ بسیاری از قهرمانی‌ها و پهلوانی‌ها به اسطوره‌های تاریخی بدل گشتند؛ بسیاری از زیبایی‌ها به زشتی گراییدند؛ بسیاری از گزاره‌های لطیف

ساحت نظری و عملی جامعه انقلابی خود هستیم. در ساحت نظری، نخبگان اجرایی و فکری حاکم، هنوز نتوانسته‌اند حکومت دینی را تئوریزه کنند و تعریفی شفاف از یک حکومت دینی به دست دهند؛ بسیاری از آنان در فضایی آکنده و مملو از بازی‌های گفتمانی گونه‌گون و متخالف و متضاد سرگردانند؛ هنوز تعریفی کاربردی و راهبردی از اصطلاحاتی مانند "سیاست دینی"، "اقتصاد دینی"، "قدرت اخلاقی"، "روابط بین‌الملل اسلامی" و... ارائه ندادند؛ هنوز تکلیف خود و جامعه را نسبت به رابطه میان منافع ملی و مصالح ملی، واقعیت و حقیقت و وظیفه و نتیجه مردم و حکومت اسلامی و جمهوریت و وحدت و کثرت، آزادی و شریعت فرد و جمع و... مشخص نکرده‌اند و هنوز نتوانسته‌اند به اجماعی نظری-گفتمانی، حتی در میان نخبگان دین‌باور و سیاست‌پیشه دست یابند. در عرصه عملی نیز آنچه به نام سیاست و سیاست‌ورزی در ایران امروز جاری و ساری است هر چه باشد، سیاست اخلاقی و دینی نیست و آنچه در ایران امروز به نام "رقابت سیاسی" مطرح است چیزی جز جنگ احزاب و جناح‌ها علیه یکدیگر نیست. پنداری همه بازیگران سیاسی جامعه گرگ یکدیگر شده‌اند و جز به حذف و طرد رادیکال یکدیگر نمی‌اندیشند؛ گویی "گفت‌وگو" را در میان آنان راهی نیست و هر بازیگری، بازیگر دیگر را "دگر رادیکال" و سازش‌ناپذیر خود تعریف کرده است. در مدیریت جامعه انسان ایرانی امروز، در بسیاری از مواقع در "تقاطع" منی‌ها و مشرب‌های مختلف مدیریتی به سر می‌برد. در عرصه خارجی، جامعه ایرانی در بسیاری از مواقع، بر سر چهارراه و تقاطع "ایدئولوژی و منافع ملی" ایستاده است و رفتن دیگران را نظاره می‌کند. حدیث سایر عرصه‌ها (اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، علمی و...) نیز کمابیش مشابه حدیث سایر عرصه‌هاست.

بسیاری دیگر، تنها به فریه کردن مسائل حاشیه‌ای جامعه پرداخته‌اند و از تأمل و تعمق و تدبیر در متن غافل مانده‌اند. بسیاری از نخبگان انقلابی، به مثابه "قفل" و نه "کلید" نقش آفرینی کرده‌اند و خود به دردی بی‌درمان تبدیل شده‌اند. بسیاری از یاران غار انقلاب، حکم خاران راه آن را پیدا کرده‌اند. "شر" بسیاری از آنان به مراتب بیش از "خیر" شان شده است. رابطه بین "رفتار"، "کردار" و "گفتار" شان، رابطه‌ای کاملاً ناسازگار (پارادوکسیکال) است؛ "چالش‌های سیاسی" شان، به طور فزاینده در حال تبدیل شدن به "تنفر سیاسی" هستند؛ خصلت اعتراض‌های اجتماعی "اقتدار مختلف مردم، به شکل فزاینده در حال حاد/ رادیکال شدن است؛ ما به سرعت در حال تبیل شدن به یک نظام "بحران‌زا و بحران‌زوی" هستیم؛ در جامعه امروز ما، "شکاف‌ها" و "ناهنجاری‌ها" و بی‌هنجاری‌های گوناگون در حال نشو و نما هستند؛ ما همواره فاقد "رهیافت‌ها" و "راهبردهای مشخص و منون در عرصه سیاست"، "فرهنگ"، "اقتصاد"، "اجتماع" و... بوده و هستیم؛ چندان به "آینده" نمی‌اندیشیم و بالمال، فاقد برنامه‌ای ناظر به شرایط متحول آتی هستیم؛ علاوه بر این از تولید و بازتولید کالاهای فرهنگی و معرفتی و ارزشی برای نسل جوان خود غافل شده‌ایم؛ سیاست و قدرت را زیربنا ساخته‌ایم و رنگ آن دو را به همه مناسبات و ملاحظات دیگر پاشیده‌ایم؛ از میکرو فیزیک قدرت فاصله گرفته‌ایم و به ماکرو فیزیک قدرت متوسل شده‌ایم؛ ما دچار نوعی سکتاریسم (جناپی از توده‌ها) هستیم و چهره ناکارآمد و زمختی از امتزاج دین و سیاست به نمایش گذارده‌ایم؛ همچنین در ایجاد رابطه‌های منطقی و سازواره میان "سنت" و "مدرن" چندان موفق نبوده‌ایم. به سرعت از "سیاست اخلاقی" فاصله گرفته‌ایم و به سوی "اخلاق سیاسی" گرایش یافته‌ایم.

۳ در این شرایط پرسش‌هایی هستند که ذهن هر انسان ایرانی را که دلمشغول جریان انقلاب در جامعه است به خود مشغول می‌دارند پرسش‌هایی از قبیل: جریان انقلاب "به کدام سو می‌رود؟ این ره که نسل کنونی انقلاب می‌رود، به کجا ختم می‌شود؟" راه "کدام است" "آفق" کجاست؟ "رهرو" کیست و "همراه" کدام است؟ مسیر انقلاب تا کی و تا "کجا" ادامه می‌یابد؟ تا کی می‌توان به مانایی و پویایی ایدئولوژی انقلابی دلخوش داشت؟ در شرایط گسست/ پیوست و گشت/ بازگشت کنونی، انتخاب کدام است؟ آسیب‌ها، تهدیدات

و فرصت‌های پیش روی انقلاب کدامند؟ چگونه می‌توان جریان انقلاب را از گزند آفات گوناگون مصون داشت؟ اما بی‌تردید، در کنار این "زشتی‌ها"، هنوز "زیبایی‌ها"ی بسیاری برای نظاره کردن، لذت بردن، امیدوار ماندن، عشق ورزیدن و تدبیر کردن وجود دارد. در شرایط کنونی، آنچه ضرورت دارد آن است که به راهکارها و سازوکارهایی بیندیشیم که از تمعق و گسترش نارسی‌ها و آفت‌های فوق، ممانعت می‌کنند. این مهم ممکن نمی‌شود. مگر در پرتو فاصله گرفتن از "خود" و نقد آنچه در این دوران به نام "تجربه انقلابی-دینی" از خود به جای گذاشته‌ایم. تنها در روشنای این "فاصله" و "نقد" است که درمی‌یابیم امروز بیش از هر زمان دیگر نیازمند در انداختن طرحی جدید، بر اساس گزاره‌های زیر هستیم:

۱. بازسازی و بازتولید رابطه اعتماد میان گروه‌های مرجع سنتی و نسل جوان؛
۲. بازتولید آگاهی‌های دینی منطبق با شرایط زمانه؛
۳. سیاست‌زدایی از سپهر مسائل معرفتی، ارزشی و فرهنگی؛
۴. اتخاذ شیوه‌ها و روش‌های نوین تبلیغ و ترویج باورها و آگاهی‌های دینی؛
۵. پاسخ مناسب و اقناع و اشاعه‌کننده به تقاضاهای معرفتی- فرهنگی جدید؛
۶. تولید کالاهای فرهنگی جذاب و بدیع؛
۷. ایجاد نهادهای کارآمد و روزآمد که بر اساس رهیافت‌ها و راهبردهای مشخص به مهندسی آگاهی‌ها و ارزش‌های دینی- انقلابی جامعه بپردازند؛
۸. تئوریزه کردن نظام اندیشگی، صدقی و اجرایی‌ای به نام "مردمسالاری دینی"؛
۹. تلطیف فضای سیاسی داخلی و خارجی و افزایش آستانه خودی‌سازی نظام و کاهش استعداد دگر سازی آن؛
۱۰. تلاش برای علمی و عقلانی کردن سیستم مدیریت کشور.

پانوش‌ها
 ۱. عنوان مقاله میشل فوکو درباره انقلاب ایران: The Spirit of Spiritless World.
 ۲. عنوان مقاله‌ای دیگر از فوکو درباره انقلاب ایران: The Revolution of Bear Hands.
 ۳. همان، ص ۵۶.
 ۴. همان، صص ۵۸-۵۷.